

مرکز افتاد برون

به بهانه ی مصرع دوم از بیت نخست غزل زیر :

رفت مرآتِ دل از کُلفتِ آفاق به رنگ
مرکز افتاد برون، بس که شد این دایره تنگ
ساغرِ قسمتِ هر کس ازلی می باشد
شیشه می می کشد اوّل ز گدازِ دلِ تنگ
آگهی گر نبود وحشت ازین دشت کراست؟
آهو از چشم خود است آینه ی داغ پلنگ
عَرّه ی عیش مباحثید که در محفلِ دهر
شیشه ای نیست که قُلُقُل نرساند به ترنگ
عشق اگر رنگِ شکستِ دل ما پردازد
موی چینی شکند خامه ی تصویرِ فرنگ
فکرِ تنهایی ام از بس به تأمل پیچید
زانو از موی سرم آینه گم کرد به زنگ
بی تو از هستی من گر همه تمثال دمد
آب آینه ز جوهر کند ایجادِ نهنگ
بیخودِ جامِ نگاهِ تو چو بالِ طاووس
یک خراباتِ قدح می کشد از گردشِ رنگ
هر کجا حسرتِ دیدارِ تو شد سازِ بیان
نفس از دل چو سحر می دمد آینه به چنگ
از ادب گاهِ دلم نیست گذشتن بیدل
پای تمثالِ من از آینه خورده ست به سنگ

سروده ی عبدالقادر بیدل دهلوی (۱۰۵۴-۱۱۳۳ ه ق / ۱۶۴۴-۱۷۲۰ م) که این روز ها در مراسم تشییع جنازه ی هاشمی رفسنجانی بر پلاکاردی نوشته شده بود ، به شرح همه ی ابیات این غزل -در حدی که می دادم- می پردازم. پیش از آغاز توضیح دو نکته را لازم می دادم: نخست این که شعر بیدل پر از استعاره و تعبیر پیچیده است و چنان از خیالاتِ رها شده و ناتمام سرشارست که خواننده در آن غرق می شود و چون بیرون می آید

همچنان در سردرگمی دست و پا می زند، و این البته خصیصه‌ی سبک هندی است و به تعبیر شفیع‌ی کدکنی در کتاب «شاعر آینه‌ها» بیدل نماینده‌ی تمام عیار این سبک است.

دوم این که در این جا به شیوه‌ی «شرح مختصر بیت به بیت» کوشیده‌ام معنایی تا حد ممکن ساده و شفاف از خیالات و هم‌گونه‌ی بیدل به دست دهم. فارغ از این برای نویسنده نسبت انتخاب این مصرع با مرگ هاشمی رفسنجانی مطمح نظر نبوده است. هرچند گمان می‌کنم که این نسبت کاملاً روشن است؛ گویا مراد حمل‌کننده‌ی این مصرع «مرکز افتاد برون، بس که شد این دایره تنگ» در کنار تصویر هاشمی تداعی این واقعیت بود که دایره‌ی گزینش خودی‌ها رفته رفته آنقدر تنگ شد که فردی چون هاشمی را هم در خود جا نمی‌داد.

۱) رفت مرآت دل از کُلفت آفاق به رنگ / مرکز افتاد برون، بس که شد این دایره تنگ

معنی:

آفاق از بس کدر شد، تصویر آن در آینه‌ی دل رنگ خون گرفت (دل از دست زمانه خون شد)، این دایره (آفاق / روزگار) چنان روزه روز تنگ تر و تنگ تر شد که دیگر جایی برای مرکز خود باقی نگذاشت.

واژگان و تعابیر:

رفت به رنگ = به سوی رنگ رفت = رنگ پذیرفت = خون شد

مرآت = آینه

کُلفت = مشقت و سختی در اینجا یعنی کدورت و گرفتگی و خونباری شفق.

نکته: «دل شکسته» تصویری از «آسمان گرفته» در خود دارد، به تعبیر شهریار:

جز در صفای اشک دلم وا نمی‌شود / باران به دامن است هوای گرفته را

و چنان که از این بیت شاملو می‌توان برداشت کرد:

زمین ز خون رفیقان من خضاب گرفت / چنین به سردی در سرخی شفق منگر

نکته: (معطوف به مصرع دوم) جهان به قدری کوچک است که دل در آن جا نمی‌گیرد، بیدل در جای دیگر می‌گوید:

درین ویرانه تا کی خواهی احرام هوس بستن / جهان جایی ندارد گر توانی در دلی جاکن

۲) ساغر قسمت هر کس ازلی می‌باشد / شیشه می‌می کشد اول زگداز دل تنگ

معنی:

آدمی همچون شیشه‌ی می (که پیشاپیش برای نگه داری از شراب، گداخته و ساخته شده است) از روز ازل

سهمی از باده دارد.

واژگان و تعابیر:

می کشیدن = می نوشیدن

کشیدند می تا جهان تیره گشت / سرِ میگساران ز می خیره گشت. (فردوسی)

می می کشد اول = اولین استفاده از شیشه پس از درآمدن از کوره انباشتنش از شراب ست یا «قبل از این که ما می بنوشیم شیشه نوشیده است».

نکته: میان سه کلمه ی «شیشه» و «گداز / گداختن» و «دلِ تنگ» در شعرِ بیدل همه یا هریک از روابطِ زیر ممکن است پیداشود:

الف) شیشه پس از گداختن بدست می آید لذا توأم با تشنگی یا شکلِ مفرطِ آن «گلوی خونین» و یا اشاره به محتوای آن «التیام تشنگی» ست:

همیشه تشنه لبِ خونِ ما بود، بیدل / چو شیشه هرکه به دست آورد دلِ مارا

نفسِ دزدینم توفانِ خون در آستین دارد / گلویِ شیشه ام با می فروبردست قُلُقُل را

ب) شیشه تنگ دل است و این معنی مربوط به «میانِ تنگِ شیشه ی ساعت های شنی» می شود که هم تنگی دارند و هم غبارآلودگی:

غیرِ غبارِ نفسِ هیچ نپیموده ایم / باده ی دیگر کجا است شیشه ی ما ساعتی ست

محرمِ معنی نه ای، فرصت شمارِ وهم باش / شیشه ی از می تهی، پامالِ ساعت می شود

ج) نسبتِ دیگری که بینِ شیشه و دلِ تنگ وجود دارد مربوط به بعمل آمدنِ شیشه از سنگ است. گویی شیشه در دلِ تنگِ سنگ زندانی بوده و با گداختن آزاد شده است:

تا شیشه نه ای، سنگ نشستست به راهت / از خویش تهی شوز دلِ تنگ برون آ

۳) آگهی گر نبود وحشت ازین دشت کراست؟! / آهو از چشم خود است آینه ی داغِ پلنگ

معنی:

احساسِ خطر (آگاهی) اضطراب آور است. به آینه ی چشمِ آهو بنگرید که چگونه خالِ پلنگ را در خود منعکس کرده است. اگر آگاه نبود چه با فراغت می چرید!

واژگان و تعابیر:

نسبتِ آهو به چشم (به مثابه ی نقطه ی قوت و در عینِ حال پاشنه ی آشیل) مثل نسبتِ انسان است به آگاهی

شاملو: آه اسفندیارِ مغموم / تو را آن به که چشم فروپوشیده باشی

۴) غرّه ی عیش مباحثید که در محفلِ دهر / شیشه ای نیست که قلقل نرساند به ترنگ
معنی:

دل به عیش نمی توان بست که بر اساسِ عادتِ روزگار شیشه سرانجامی جز شکستن ندارد.
حذر کنید ز انجامِ عیشِ این محفل / کدام شیشه که آخر نزد به سنگ شراب
واژگان و تعابیر:

غره بودن = مغرور بودن ، در اینجا دل بستن

ترنگ = صدای شکستنِ شیشه ، بیدل:

دلِ رمیده ی عاشق بهانه جوست به رنگی (به گونه ای ، در حدی) / که شیشه گر شکنی بشنود ترنگ و گریزد
منجر شدنِ قلقل به ترنگ یعنی تبدیل شدنِ صدای عیش به صدای شکستنِ جام.

۵) عشق اگر رنگِ شکستِ دل ما پردازد / موی چینی شکنند خامه ی تصویرِ فرنگ
معنی:

عشق اگر پادرمیانی کند و به صیقلِ خویش رنگ ها را از پرده ی نقاشیِ دلِ ما بزداید در آن صورت نقاشانِ چینی در
مسابقه بر نقاشانِ رومی پیروز می شوند (یا بالعکس).

«موی چینی شکنند خامه ی تصویرِ فرنگ» محتمل الضدین است یعنی دو گونه معنی می شود: الف: موی چینی
خامه ی فرنگ را می شکنند. ب: خامه ی فرنگ موی چینی را می شکنند.

واژگان و تعابیر:

موی چینی = قلم موی چینی / خامه = قلم

شکست؛ بین مفهوم «شکست دادن» و «شکستن» بازی زبانی دارد.

نکته: مصرع دوم اشاره دارد به داستانِ معروفِ مسابقه ی رومیان و چینیان در نقاشی که غزالی ، انوری ، نظامی و
دیگران آن را در آثار خود آورده اند. مولوی نیز در مثنوی این حکایت را بیان کرده و مطابقِ ذائقه ی خود هم تغییر
داده و هم از آن نتایج ژرفی گرفته که موجباتِ شهرتِ هرچه تمام ترِ داستان را فراهم کرده است. در اینجا روایتِ
انوری به دلیل اختصاری که دارد آورده می شود:

صفه ای را نقش می کردند نقاشانِ چین / بشنو این معنی کزین بهتر حدیثی نشنوی

اوستادی نیمه ای را کرد همچون آینه / اوستادی نیمه ای را کرد نقشِ مانوی

تا هر آن نقشی که حاصل باشد اندر نیمه ای / بینی اندر نیمه ای دیگر چو اندر وی روی

برای دیدن جزئیات همه ی روایات رجوع کنید به:

<http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/6280/6293/69810>

۶) فکرِ تنهایی ام از بس به تأمل پیچید / زانو از مویِ سرم، آینه گم کرد به زنگ
معنی:

از بس در انزوای خودم تأمل کردم مویِ بر زانو ریخته ام آینه ی زانویم را کدر کرد.

واژگان و تعابیر:

«ژولیدگی و درهم پیچیدنِ مویِ سر» همچنین «خم شدن روی زانو» هر دو کنایه از «تفکر و ناتوانی در تجزیه و تحلیل و گوشه نشینی» است.

کاسه ی زانو؛ سفید همچون آینه است، بیدل گاه زانو را آینه تر از آینه می داند «محو زانو را سر آینه نیست» اما چیزی که آینه ی زانو را کدر می کند جوهر (موج آینه) یا زنگ نیست بلکه موهایِ پریشان و ژولیده ای است کی روی زانو می ریزد:

در مقامی که بود جلوه گه شاهدِ فکر / جوهر از مویِ سر است آینه ی زانو را

۷) بی تو از هستی من گر همه تمثال دمد / آب آینه ز جوهر کند ایجادِ نهنگ

معنی:

دور از تو وقتی به تصویرِ خود در آینه می نگرم امواجی که سطح آن را ناصاف کرده چهره ام را به هیولایی بدل می کند.

واژگان و تعابیر:

در واژه نامه ی شعرِ بیدل (سید مهدی طباطبایی، اسدالله حبیب) ذیل آینه با ذکرِ شواهدِ فراوان آمده است:

نخستین آینه ها پاره های آهنِ جلاداده ای بود که ... در صورتِ رسیدنِ هرگونه نم و آب زنگ می گرفت؛ ... [آینه ها] پس از پردازش، سایه روشنِ موج گونه ای پیدا می کردند که جوهرِ آینه نامیده می شد؛ ... تابناکی و صفای آینه که کیفیتِ بالای انعکاسِ تصویر را نشان می دهد آب آینه نامیده می شود... به تصویری که در آینه نمودار می شود تمثال می گویند ...

برای امکان تهیه ی این کتاب رجوع کنید به:

<https://books.google.ca/books?id=NPcnCAAQBAJ&pg=PT285>

ضمن این که شواهدی وجود دارد که انگار در زمانِ بیدل آینه ی ساخته شده از شیشه هم وجود داشته و از هند وارد می شده است.

۸) بیخود جامِ نگاهِ تو چو بالِ طاووس / یک خراباتِ قُدح می کشد از گردشِ رنگ

معنی:

کسی که در چشمانِ تو بنگرد چنان مست می شود که گویی به قدرِ یک خراباتِ باده ی رنگین نوشیده است.

واژگان و تعابیر:

در این بیت کرشمه ی چشم ها در رنگامیزی و جلوه گری به بالِ طاووس مانند شده اند، با این حال «گردشِ

رنگ» هم می تواند به «حرکات چشم در هنگام نگاه کردن» و هم به «امواج می در هنگام کشیدن قَدح» معطوف باشد و هم به دوایری که روی دم طاووسان است و انگار تعداد زیادی قَدح بر سینی نهاده باشند.

۹) هر کجا حسرت دیدار تو شد ساز بیان / نفس از دل چو سحر می دمد آینه به چنگ

معنی:

نفس من هر بار با حسرت دیدار تو آینه در دست بیرون می آید تا انعکاس نور تو را در آن ببیند.

نکته: نفس نه تنها آینه در دست نیست بلکه آینه را کدر می کند با این حال در این بیت «خلاف آمد عادت»

داریم و نفس را «آینه در چنگ» می بینیم. این گونه سخن گفتن تداعی کننده ی اوج تمنای دل است که اولاً نفس از دل بیرون می کشد و دوم آن را به ضد خود یعنی آینه بدل می کند.

۱۰) از ادب گاه دلم نیست گذشتن بیدل / پای تمثال من از آینه خورده ست به سنگ

معنی:

دل من جایی نخواهد رفت، چرا که پس از انعکاس تصویرم در آینه، پای این تصویر به سنگ خورده و دیگر قادر به جابجایی نیست.

واژگان و تعابیر:

تمثال = انعکاس تصویر در آینه

ادب گاه = جای ادب! (لغتنامه ی دهخدا!) ، در اینجا ظاهراً مراد منش و هرن آن چیزی ست که فرد در آموزشگاه ادب می آموزد.

نکته: بین آینه و سنگ از طرفی نسبت خویشاوندی و از طرف دیگر دشمنی برقرار است. در این بیت خویشاوندی و مستتر بودن سنگ در آینه است که تداعی می شود.